

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المجتهدین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث درباره این بود که آیا مقدمات یا اجزاء الاجزاء هم داخل در غیر هستند یا نه، عرض شد در باب مقدمات یک روایت واحده هست از عبد الرحمن ابن ابی عبدالله رحمه الله که در هوی به سجود، البته در روایت هوی نیست، هوی است یعنی اهوی به سجود، علی ای حال چون اهوی به سجود از مقدماتش بوده در این روایت تمسک به این شده که شامل مقدمات هم بشود و بحث راجع به همین روایت بود عرض کردیم. البته ما در روایات باب سجود کلمه هوی داریم، هوی للسجود، هوی الی السجود داریم اما در این جا هوی نیست، اهوی است، از باب افعال است و عرض کردیم در قرآن هم اهوی بکار برده شده و لکن متعدی است و المعتفکه اهوی و آن اهوی در آن جا به معنای اسقاط است یعنی پایین آورد یعنی مدائن قوم لوط را خداوند نابود کرد، سرنگون کرد، آن جا به معنای نابود کردن است، معتفکه مفعول اهوی است و المعتفکه اهوی، اما در مانحن فیه اهوی لازم است، اهوی الی السجود لازم است، دیروز یک توضیحی راجع به این روایت داده شد و عرض شد که ظاهرا آن مصدر بعدی که این روایات را جمع کرده ظاهرا یکی بوده و آن کتاب بزنطی بوده و ظاهرا در کتاب بزنطی مقدمات قیام را جزء قیام حساب نکرده، گفته یسجد، اما مقدمات سجود را جز سجود حساب کرده، ظاهرا این طور است اگر اهوی را به معنای مقدمات بگیریم ظاهرا این طور است و عرض کردیم در همین کتاب بزنطی این دو روایت جناب عبدالرحمن ابن ابی عبدالله آمده، مضافا این که در همین کتاب هم روایت زراره آمده است، دخلت فی غیره در روایت زراره هست، این هم در همین کتاب بزنطی است و آن هم نسخه ای که احمد بزنطی با خودش به قم آورده بود. اگر این مطلب را در نظر بگیریم این نحوه جمع را، معلوم می شود که از همان اول یک نحوه جمعی بین این ها قائل بودند، حالا مشکل کار ما این است که الان ما تعارض می فهمیم و حل تعارض می کنیم، إن شا الله تعالی چون خواهد آمد من فقط اشاره عابره بکنم در روایات ما به نحو این که روایات زیاد باشد، یک روایت صحیحه هست، روایت معتبره است، حالا نمی خواهم متعرض بشوم اما در

روایات عامه هم هست از پیغمبر اکرم در مورد تعارض روایات ایشان سوال نشده است که مثلاً شما یک جا فرمودید انجام بده یک جا فرمودید انجام نده، این در روایات عامه هم نیامده، در روایات عامه بیشتر مسئله تعارض و در روایات ما از عهد صحابه است یعنی از امیرالمومنین سوال شده یا بحثی که بین صحابه بوده که مثلاً می گفته من سمعت رسول الله، آن می گفته سمعت رسول الله و لذا عرض کردیم با این مطلب به این نتیجه می رسمیم که تعارض در روایات رسول الله ثبوتی نیست اثباتی است، اگر ثبوتی بود از خود پیغمبر باید سوال می کردند و تعارض در روایات ما تا آن جایی که من می دانم از امام سجاد و امام باقر هم نداریم، آن ائمه وسط که جای خودش، از امام صادق داریم و عمده تعارض روایات ما از امام صادق است و عرض هم کردیم لفظ تعارض در روایات نداریم، احتمالاً یک اصطلاح اهل سنت باشد و إلا اختلاف حدیث داریم، تعبیر مختلفه الحدیث مال ابن قتیبه داریم، در روایات ما حدیثین مختلف داریم، احدهما یامر و الاخر ینهی، این اصطلاح را هم داریم و این در زمان امام صادق است، پس اول تعارض اصحاب ما در حقیقت در زمان امام صادق است و طبیعی هم بود حضرت در مدینه بودند، شیعیان در کوفه بودند، می نوشتند احادیث را، نقل می کردند و بین این ها اختلاف پیدا می شود، یکی یک جور و یکی یک جور بلکه روایت هست که اینی ادخل مسجد اکاد اشک فی دینی، اصلاً این ها این قدر اختلاف دارند که دین من و مذهب من، تشیع باطل است که امام جواب می دهند، می فرمایند همه این ها پیش من است، اصلاً یک حرف بیشتر گفته نمی شود، بیرون که می روند همه دنبال ریاست و خط هستند، این کار را از آن جا خراب کرده است، کلّ یرید أن یدعی راساً، همه به دنبال ریاست و عنوان پیدا کردن اند لذا منشا اختلاف روایات ما این است، ببینید پس یک سوال از تعارض در زمان امام صادق است.

تا آن جایی هم که ما می دانیم در اصحاب امام صادق تالیف در تعارض نداریم، بیشترین تالیف ها یعنی اول تالیف که شروع می شود در زمان موسی ابن جعفر است پس خوب دقت بکنید یک تعارض ما که خود امام حل فرمودند این تعارضی است که در زمان امام صادق شروع شده و طبعاً امام موجود بودند، امکان رجوع به ایشان بود و سوال می کردند که از سوال های خیلی مهمش همین روایت عمر ابن حنظله و روایات دیگری که از روایت عمر ابن حنظله خیلی دقت ها و ظرافت های زیادی دارد که این شا الله در محل خودش

عرض می کنیم لکن غیر از این تعارضی که در زمان خود ائمه علیهم السلام واقع شد و سوال شد در تالیفات بعدی هم این تعارض هست، فرض کنید مثلاً بزنی که کتاب نوشته یا احمد اشعری یا محمد ابن احمد ابن یحیی این ها هم گاهی حدیث یا خود حسین ابن سعید حدیث متعارض دارند، این جا معلومات ما کم است، من به شما عرض بکنم نقطه جهل ما کجاست، این جا معلومات ما کم است، این دوره یعنی قرن سوم، دویست و خرده ای معلومات ما در باب تعارض در این مرحله کم است، آن چه که ما اجمالاً می دانیم مثل مرحوم یونس ابن عبدالرحمن قائل به اسقاط بوده، روایات متعارضه را اسقاط می کرده و بیشتر روی ضوابط کتاب و سنت مراجعه کرده که پیش قمی ها هم این طریقه محفوظ بوده، خیلی اطلاعات زیادی ما در این مرحله نداریم، این مشکل کار اول است، اول خدمتتان عرض بکنیم یعنی اگر فرض کنید از بزنی، ما الان از بزنی سه تا عبارت داریم، این مال مرحله وسط است، اوائل دویست است، نمی دانیم دقیقاً از آن ور ایشان دخلت فی غیره را آورده، از این ور ایشان نهوض و نهوض برای جلوس که مقدمات قیام را هم آورده، از آن طرف این روایت اهوی الی السجود را هم آورده، ایشان مرحوم بزنی، چون سند ما به این کتاب ایشان صحیح است، البته یک بحثی در مجموعه آثار بزنی هست که من الان نمی خواهم مطرح بکنم چون مقدار زیادی از کتاب بزنی یک دست به ما رسیده است که می توانیم الان رویش حکم بکنیم، اولین قسمتی که به ما رسیده در کتاب قرب الاسناد مرحوم حمیری است که چندین صفحه از بزنی است، آدم وقتی یک دست روایات یک شخص را نگاه می کند شخصیت علمی او بیشتر واضح می شود تا متفرقات را دانه دانه نگاه بکند، پس بنابراین خب این مشکل را خدمتتان عرض بکنیم فرض کنید تعبیر مختلفه الحدیث را مال ابن قتیبه داریم، در کتب اهل سنت، کتاب خوبی هم هست، البته مختص به احادیث فقهی نیست، احادیث عقائد هم دارد کتاب قشنگی است، این در سال ۲۷۰، ۲۸۰، ابن قتیبه، محمد ابن مسلم قتیبه،

یکی از حضار: ۲۷۶ وفاتش است

آیت الله مددی: همین حدود ها باید باشد، من تازگی نگاه نکردم و انصافاً هم کتاب خوبی است یعنی انصافاً ما در این برهه تاریخی خودمان کتاب نداریم، ایشان کاملاً قشنگ سعی کرده جمع بکند و البته تصریح نکرده لکن مسلک ایشان جمع است یعنی اگر دو سه

روایت معارض دارد دیگر یکیش را ساقط می کند یا هر دویش ساقط مثلاً، تساقط و این ها را قائل نیست، مهما ممکن مثل مرحوم شیخ طوسی جمع می کند پس ما بین فتره زمان حضرت رضا ۲۰۰ تا ۳۰۰ واسط غیبت صغری، اواخر غیبت صغری متاسفانه یک نوشتار درست حسابی نداریم، یک مقداری از کتاب نوادر الحکمة محمد ابن احمد، این هم تازگی پیدا شده، کتاب که از قدیم بوده، یک نفر از زیدی ها کتابی به نام المحيط دارد، در آن جا نقل می کند به عنوان نوادر الحکمة باب اختلاف الاحادیث، حدود شش تا، هفت تا، شش هفت تا حدیث در آن جا هست، اخیراً چاپ هم کردند، شیعه ها آقایان چاپ کردند، زحمت کشیدند. علی ای حال شش تا هفت تا حدیث دارد که متاسفانه دو سه تایش هم ظاهرش عمل به قیاس است، خیلی عجیب است، خیلی روایات عجیبی است، اصحاب ما هم که کلاً همه را حذف کردند بدون استثنا، این شش هفت تا کلاً در مصادر ما حذف شده است، اگر این کتاب زیدی هم نبود از آن خبر نداشتیم، در این کتاب زیدی از نوادر الحکمة به عنوان باب اختلاف حدیث نقل می کند، خیلی عجیب است، هفت تا، یا هشت تا حدیث نقل می کند که هیچ کدامش را اصحاب ما ذکر نکردند، این اگر باشد برای قرن سوم که گفتیم خوب است یعنی این مسئله ایشان پس معلوم می شود که اصحاب ما در این مرحله کاری کرده اند اما متاسفانه درست به ما نرسیده است، این تعبیر مختلف الحدیث که از اهل سنت است انصافاً کتاب قشنگی است، البته در جمع بین روایات و علل حدیث و تعارض قبل از ایشان هم نوشتند اما انصافاً این مسلک جمع را بارز کرده است، این مسلک جمع همان مسلکی است که بعد ها شیخ طوسی روی آن مانور داده است، اگر این را مثلاً ۲۷۰ بگیریم ۳۶۰ هم در کتابی هست به نام الایضاح، مال قاضی نعمان اسماعیلی، ایشان هم دنبال مسلک جمع رفته است و ۴۶۰ که مرحوم شیخ طوسی است در استبصار، ایشان هم دنبال مسلک جمع رفتند، می گوئیم اما ما اطلاع کافی الان نداریم، آیا بزنطی این سه تا روایت را با همدیگر یکنواخت دیده، مثلاً مقدمات را قبول نکرده، در باب رکوع قبول کرده، در باب سجده قبول نکرده، احتمالاتی هست یعنی الان چیز روشنی چون در دست ما نیست یک هنری که اگر من داشته باشم به درد بخورد اقلاً دارم می گویم نقاط کجاست، اگر می خواهد رویش کار بشود مشکل کار این جاست که این جاها باید روشن بشود، ظاهر عبارت کلینی در

قرن چهارم ایشان قائل به مسلک تخییر است، البته بعد از حجیت خبر، اگر خبر حجت باشد قائل به تخییر است، ظاهرش این طور است، حالا آن عبارت هم تماما دال باشد ان شا الله در بحث تعارض می خوانیم.

ظاهر مرحوم صدوق ترجیح است لکن یک چند مورد، بعضی هایش منصوص است مثل ترجیح به احدث، ایشان نسبتا این قاعده را مراعات می کند ترجیح به احدث را.

یکی هم گاهی می گوید این حدیث معلل است بر آن حدیث مقدم است، این ها وجوه ترجیح اعتباری است، این حدیث علت دارد آن حدیث علت ندارد، حالا داشتن علت یا نداشتن علت خیلی تاثیر ندارد، این در این ذهنیت است که اگر علت داشت کما دو بار حکم گفته شده، یکی در معلول و یکی در علت، اما اگر علت نداشت یک بار گفته شده است، و إلا الان می دانیم در کتب ما این وجوه اصولا ذکر نمی شود اما در صدوق دارد، این که حدیث معلل بر غیرش مقدم می شود.

در سال های ۲۰۰ که اهل سنت افتادند به حدیث شناسی که خب واقعا هم خیلی کار کردند مثل همین صحیح بخاری و این ها، غیر از این که حدیث صحیح را شناختند در این قسمت تعارض، شاید عرض کردیم این ها روایتی از رسول الله نداشتند سعی کردند به شواهد برگردند، مثلا این افصح است، این اصح حدیثا است، همین جور از این وجوه که عرض کردیم این وجوه یواش یواش در کتب اهل سنت شکل و شمایل به خودش گرفت، اولش خیلی ندارد، شکل و شمایل به عهده اش گرفتند مجموعا هشتاد و خرده ای وجه است که در همین کتاب آمده است، هشتاد و خرده ای برای ترجیح ذکر شده است، این را من می خواستم یک اشاره اجمالی بکنم، حالا در میان اصحاب ما ترجیح به این معنا مطرح نبوده، به این معنایی که می گوییم، لذا شیخ هم در بحث تعارض ترجیح را اصلا، اصلا روایت عمر ابن حنظله را کلا نیاورده، یا مثلا صدوق اشاره می کند هذا شهر، به خاطر این که در روایت عمر ابن حنظله شهر آمده است، این نیامده، روایت عمر ابن حنظله و ترجیح بیشتر از زمان محقق و علامه است مثلا محقق آورده گفته روایت ضعیف است، قابل اعتماد نیست، معالم گفته روایت ضعیف است، روایت عمر ابن حنظله را قبول نمی کند، آقای خوئی هم فیما بعد فرمودند ضعیف است، غرض این تصور نشود که وقتی می گوییم آقای خوئی گفتند ضعیف است این با مقبوله بودن نمی سازد، البته محقق به

.....

نظرم در معارج هم دارد استنادا روایت ضعیف است، به نظرم در بحث فقه هم دارد، اشاره ای به بحث قضاوت می کند، آنجا هم اشاره به روایت ضعیفه می کند، غرض این تصور نشود که روایت عمر ابن حنظله مسلما مقبوله بوده مثلا ایشان مخالفت کردند. بله چرا عده زیادی از اصحاب قبول کردند علی تفصیل که این جا جایش نیست.

تا این جا مطلب روشن شد، پس نکته اساسی این که در سال ۲۰۰ این کتاب بزنطی اوائل ۲۰۰ ایشان با این سه تا روایت چکار کرده ما نمی دانیم، تعارض فهمیده، مثلا آمده عمدا آورده، حالا احتمالاتی است تاریخ این مطلب روشن بشود چون منفرد است.

آن چه که الان به ذهن ما می آید چون مرحوم آقای نائینی گفته از مبدا تقوس، احوال سجود یعنی از اولی که انسان ایستاده می خواهد برای سجده بیفتد فکر نمی کنم مراد روایت از اول آن مبدا حساب کرده، آقایان یک اصطلاحی دارند که اگر یک عنوانی دارای مراتب است، به اول مرتبه که صدق بکند کافی در امثال است، آقایان یک بحثی کردند مثلا کعب، کعب یعنی مرتفع، فامسحوا و ارجلکم الی الکعبین، کعب یعنی انگشتان را در نظر بگیرید همان بالای پا که می آید اول مرتفع، تا ساق پا، این ها همه مرتفع است، بنایشان به این است که در همان اول کعب، اول ارتفاع کافی است، مثل آقای خوئی و عده ای هم احتیاط وجوبی کردند و شاید هم بعضی ها فتوا که نه تا ساق باید باشد، تا ساق بکشید، این بحثی که هست این است که اگر یک عنوانی دارای استمرار باشد به اول فردش اکتفا بکنیم یا به آخرش؟ مشهور بین علما به اول یعنی اول جایی که در قدم صدق کعب می کند تا آن جا کافی است، خوب دقت بکنید، اینی که مرحوم نائینی گرفتند مبدا تقوس من فکر می کنم در این جا مبدا تقوس را حساب نکردند یعنی شما وقتی ایستادید می خواهید بیفتید، من فکر می کنم اهوی للسجود در روایات عبدالرحمن، چون انسان وقتی می خواهد بیاید هنوز در راه است اگر یادش آمد رکوع انجام نداده خب رکوع انجام بدهد. خوب دقت بکنید، اگر در راه است و اول تقوس به قول ایشان، مبدأ تقوس، خب آن جا رکوع انجام بدهد، شک در رکوع دارد انجامش بدهد، من فکر می کنم مراد اهوی للسجود یعنی دیگر از آن مرحله رکوعی رد شده است، دقت کردید؟

پرسش: فرد آخر است

آیت الله مددی: آهان، اواخر

از آن مرحله رکوعی رد شده، از آن مرحله ای که صلاحیت رکوع دارد رد شده، اهوی یعنی از حالتی که از حد این که بخواهد رکوع بشود رفته به طرف سجود.

به هر حال من فکر می کنم مراد روایت قطعا باید این جور باشد آن مرحله ای باشد که رکوع قابل تدارک نیست یعنی آن مقداری را رفته که دیگر از رکوع رد شده است و لذا شاید هم مثلاً عبدالرحمن ابن ابی عبدالله می خواسته بگوید که اگر از حد رکوع هم رد شد این کافی است برای قاعده تجاوز، و آن جایی است که اهوی للسجود، به سجود می رود، روشن شد؟ البته عرض کردم در روایت سجود ما هوی هم داریم اما این جا اهوی داریم پس بنابراین ظاهراً مراد این است، از آن طرف در باب سجده می دانید اصولاً دو تا رای معروف است، معروف اهل سنت می نشینند، اول می نشینند بعد سجده می روند یعنی به عبارة اخرى اهوی للسجود بعد از نشستن است، معروف بین ما استحباب دارد از همان حالت ایستاده خودش را به زمین می اندازد نه این که بنشیند و لذا در روایت دارد که وقتی می خواهد به سجود می رود اول دست هایش زمین بشود بعد زانو هایش را بگذارد، در اهل سنت به عکس است، اول می نشینند بعد رکوع می رود، در روایات ما از امیرالمومنین دارد به این که حضرت خودش را می انداخت لذا اول با دو دستشان بعد زانو هایشان را به زمین می گذاشت، این کیفیتی را که در اهل سنت می گویند در پیش ما مستحب است برای زن ها، برای خانم ها بنشینند و بعد رکوع بروند اما برای مرد ها معروف این طور است، البته در روایت داریم که اشکال ندارد بنشینند بعد، این را هم دارد، ما دنبال این نکته هستیم که نکند عبدالرحمن ابن ابی عبدالله یکی از این دو تا را، تصادفاً این کتاب سجود را در جامع الاحادیث با بی حالی ای که داشتیم از اول تا آخر را نگاه کردیم یک دانه روایت بیشتر مال عبدالرحمن ابن ابی عبدالله نبود، البته از بزنطی نبود، ابان بود اما بزنطی نبود، یک کس دیگر بود، آن روایت هم متأسفانه ربطی به مانحن فیه ندارد یعنی مشکل ما را حل نکرد چون او سوال می کند که آیا اول بنشینند بعد سجود برود یا همین جور ایستاده؟ حضرت می فرماید هر کدام را انجام نداد اشکال ندارد.

غرض مشکل ما را حل نکرده، بلکه بیشتر کرده، روایت عبدالرحمن مشکل را کم نکرده چون ما می خواستیم از آن نشستن استفاده بکنیم، متأسفانه در این روایت ایشان دارد که هر کدام،

علی ای حال کیف ما کان ظاهراً باید مراد روایت از اهوی للسجود این مرحله باشد پس بنابراین این روایت هست، سندش هم اجمالاً معتبر است، انفراد هم دارد، خود آقای بزنطی یا احمد اشعری چه فهمیدند الان برای ما روشن نیست، لکن خب عده ای از اصحاب ما به ظاهرش اعتماد کردند، و مقدمات را قبول کردند اما انصافاً خلاف ظاهر است، عرض کردیم روایات متعدد داریم که شک فی الركوع و هو ساجد، این خلاف ظاهر است، یا باید بگوییم که مراد از اهوی در لغت عرب اصولاً مرادشان آن یعنی مرادشان حکایت فعل است و مراد از حکایت فعل مقدمات یک کاری را شروع بکند تا به آن برسد مثلاً اهوی الی السجود مرادش این است که به سجود رسید، یعنی رفت، می خواهد این رفت را، نه این که پیشانیش روی خاک قرار گرفت، به عنوان سجده رفت و رسید، اهوی یعنی سقط للسجود، مثل و المعتفکه اهوی یعنی اسقطها، شهرهای قوم لوط را خدا نابود کرد، از بین برد، اهوی به این معناست، نه به معنای این که هوی باشد، هوی نیست یا هوی نیست، اهوی غیر از هوی است، بگوییم اهوی اصولاً به این معناست، عده ای از آقایان هم بر همین معنا، معنا کردند که مراد این است که به سجده رسید، به حالت سجده رسید. یک روایت معروفی از حضرت زینب سلام الله علیها اهل منبر هم می خوانند، اهوت الی جیبها فشقتّه، یعنی حضرت، ببینید اهوت الی جیبها نه این که دستش روی گریبانش قرار گرفت، اهوت یعنی دست را روی همین عنوان به طرف گریبان برد، فشقتّه از این که می گوئیم آن را پاره کرد اهوت یعنی گریبان رسید و إلا در هوا که معنا ندارد گریبان را پاره بکند، اهوت الی جیبها یعنی دستش به جیب رسید نه این که دستش را به طرفش برد و بعد پاره کرد، این معنا ندارد که در هوا پاره بکند لذا بعید نیست که لفظ اهوی غیر از هوی باشد، در هوی ناظر به مقدمات باشد و در اهوی ناظر به آن مرحله اخیر باشد، همین توضیحی که الان عرض کردم، این مثل همان مسئله کعب است، این جا مراد آن مرحله اخیر کعب است، این مرحله اخیر است، و شاید نکته فتنش این باشد و الله عالم که ما عرض کردیم چون اخیراً هم در بحث مکاسب متعرض شدیم معانی هیئات یک ظرافت های خاص خودش را دارد، این که به باب افعال بردند عرض کردیم در لغت عرب، عرب ها

می گویند الهمزة للسلب، ما می گوئیم به باب افعال برد برای نشدن، به اصطلاح امتناع مثل شفاء الله، اشفاه الله، اشفاه الله یعنی دیگر شفايش ممكن نیست، متيسر نیست، ممكن نیست شفا پیدا بکند، تعذر شفاء اما شفاء الله یعنی خدا شفا بهش داد پس بنابراین گاهی اوقات باب افعال به قول لغت عربی الهمزة للسلب، مثلا در قرآن داریم و قد افضى بعضكم الى بعض، افضى خودش لفظ فضا است، آن وقت افضى بیده الی یده، افضى یعنی دستش را به دست او رساند یعنی فضای ما بین این دو تا را از بین برد، ازال الفضا، افضى یعنی ازال الفضا، در آن آیه مبارکه افضى کنایه از آن مباشرت و عمل جنسی است که در قرآن غالبا این طور است لامستم النساء قبل ان تمسوهن، چند تا تعبیر کنایی بکار برده شده، لمس یا لامستم یا مس یا افضا، کیف تاخذونه و افضى بعضكم الى بعض، مراد از افضا در این جا ازاله فضاست، بعید نیست در هوی هم فرقی با هوی و اهوی این باشد، چون هوا آن فاصله ای است که هست، همین هوایی که ما می گوئیم، آن وقت اهوی ای ازال الهوا، مثلا به این معنا باشد، این را آقایان معنا کردند که افضى یعنی رسید اما نکته فنی را دقت نکردند، افضى احوال السجود یعنی ازال الهوا بین جبهته و بین الارض، این ازال الهوا به این معناست، اهوی غیر از هواست، هوا یعنی رفت به طرف سجود، اهوی یعنی رسید به حال سجود، افتاد به حال سجده.

پرسش: بدون مانع

آیت الله مددی: آهان، بدون مانع

یکی از حضار: همان دخلت فی غیره می شود

آیت الله مددی: احسنت همان می شود.

به ذهن من می آید که چون این لغوی ها نوشتند، من لغوی ها را نگاه نکردم چون لسان العرب از عده ای از کتب لغت نگاه می کند، لسان العرب بحث هوا را مفصل دارد، من تا آن جایی را که دیدم، البته همه اش را نگاه نکردم چون چند صفحه بود، آن مقدارش را که با تامل نگاه کردم با ارتکازات عربی ای که حالا خودمان لا اقل فکر می کنیم فکر می کنم اهوی از قبیل افضاست، ای ازال الفضا و

احتمال هم دادیم که در آیه مبارکه وَ عَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ، آن جا هم همین طور باشد، دیدم بعضی ها نوشتند که این احتمال را چه کسی نداده است، این احتمال در تفسیر قرطبی آمده که همزه برای ازاله باشد.

در تفسیر قرطبی، البته خود این آیه وَ عَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةُ طَعَامٍ مِسْكِينٍ، لا اقل ده جور قرائت شده است، نسبت داده شده است که به نظرم همه این ها بیهوده است، يُطِيقُونَ، يُطِيقُونَ، يُطَوَّقُونَ إِلَى آخِرِهِ مِنْ بَقِيَةِ أَشْرَافٍ نَمِي خَوَاهِمُ بِخَوَانِمُ، تفسیر قرطبی ده تا تفسیر را در این آیه مبارکه یا تفسیر دیگر، حالا من در ذهنم نمی آید، آن وقت من فکر می کنم همین حرف خیلی متین است که يُطِيقُونَ غیر از يُطِيقُونَ است، يُطِيقُونَ یعنی تحمل می آورند، يُطِيقُونَ نمی توانند مثل فرق بین شفاه الله و اشفاه الله، عرض کردم یک اصطلاحی در لغت عرب است که این طور است الهمزة، یعنی همزه باب افعال، لازالة یعنی اگر روزه بگیرد نیرویش تمام می شود، يُطِيقُونَ یعنی زوال طاقت مثل پیرمرد، پیرمرد مریض نیست، عرض کردیم در قرآن یک مریض داریم، مریض کسی است که در بدنش خللی پیدا شده، در سلامتش اختلالی پیدا شده، به طور طبیعی نیاز به غذا و دوا دارد لذا هم روزه نگرفت اما مطیق این نیست، بدنش خلل ندارد، خودش توانایی ندارد یعنی امساک از غذا نیروی او را به تحلیل می برد، این يُطِيقُونَ به این معناست

پرسش: مثلاً دختر بچه نه ساله

آیت الله مددی: آهان یعنی کوچک باشد یا پیرمرد یا مثلاً زنی که حامله است، زن حامل مریض نیست، یک امر طبیعی است یا زن شیرده، اصلاً نیرو ندارد مخصوصاً که آن بچه هم به او وابسته است او هم باید تامین غذایی بود، این را اصطلاحاً ما هم گفتیم در قرآن یکی عنوان مریض داریم و یکی هم عنوان مطیق، مطیق این است، مطیق کسی است که، لذا مریض وظیفه اش این است که خارج ماه رمضان روزه قضا بگیرد، خوب دقت بکنید در قرآن عنوان قضا در مریض نداریم، این را اهل سنت درست کردند، این که نوشتند قضا بر مریض واجب است این فنی نیست، این غلط است، این اصطلاح غلطی است، آنی که قضا ما داریم در سنن پیغمبر است، کسی که روزه از او فوت بشود اما در ظاهر آیه مبارکه و مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ، قضا ندارد، اصلاً در ماه رمضان

روزه نگیرد ایام دیگر روزه بگیرد، یعنی در سفر وقتی که برگشت در حضر روزه بگیرد، مریض هم وقتی که خوب شد روزه بگیرد،

الان در ذهن ما آمده که مریض قضا بکند، قضا نیست

یکی از حضار: اصلا واجب نیست

آیت الله مددی: آهان

و لذا اگر روزه را هم به زور گرفت درست نیست، قضا باید بکند حتی مسافر، حتی جاهل، حتی مسافر جاهل اگر روزه گرفت البته

الان فتوا حتی، تا آن جایی که من مراجعه کردم، این را چند دفعه گفتم که مراجعه کردم همه شان تقریبا قائلند نه این که در حاشیه

عروه و غیره که اگر جاهلا در ماه رمضان روزه گرفت روزه اش درست است، به نظر ما روزه اش باطل است و باید انجام بدهد،

روایت هم داریم نه این که نداریم، ولی به نظرم روایت غلط دارد، یک مشکل دارد، نمی شود روایت را قبول کرد. ظاهر آیه مبارکه

این نیست و لذا اهل سنت دارد و من کان منکم مریضا او علی سفر فافطر فعدة، این فافطر را اضافه کردند تا قضا بشود. نکته فنی را

دقت کردید؟ اصلا از امام صادق روایت دارد که امام می فرماید خواندند آیه قرآن را، ما ایینه، اصلا ما ابین یعنی این، یعنی این

احتیاج ندارد که اگر قضا کرد، اصلا وظیفه مریض، ابتدائا خارج ماه رمضان است، اصلا وظیفه مسافر ابتدائا خارج مسافر است، اصلا

امر به روزه ندارد، به خلاف کسی که نگرفت، او امر به روزه دارد عصیان کرده قضا بکند، خوب دقت بکنید، این ها عباراتی است که

گاهی اوقات ما ملتفت نمی شویم از افکار اهل سنت توی ما می آید بدون این که توجه بکنیم، آن ها قضا می گویند چه آن ها می

گویند مسافر می تواند روزه بگیرد، اگر روزه نگرفت قضا بکند، و من کان مریضا فافطر فعدة، این عدة را قضا می گیرند، اصلا در

اصطلاحات ما متعارف است که مریض قضا بکند، درست نیست!

پاسخ پرسش: آن وقت مطیع باید فدیة بدهد، پس یکی در خود ماه رمضان، فمن شهد منکم الشهر فلیصمه، یکی خارج ماه رمضان

مریض و مسافر، یکی هم اصلا روزه نگیرد فدیة بدهد، مطیع است، مطیع کسی است که توانائی ندارد، تحمل ندارد، این فدیة هم در

لغت فارسی این ها کبیره صغیره یا صغری می گویند، این کفاره نیست، این بدل است، فدیة در لغت عرب بدل است، و فدا، فداه ینی

گفت پسر من را بده پولش را داد، پولی را که به ازای شیء می دهند فدیة می گویند، فدیة کفاره نیست، کفاره مال گناه است، این گناه که نکرده فدیة بدهد، این هم مشهور شده به کفاره صغری مثلا، این کفاره نیست، بلکه تاخیر قضا از این ماه رمضان به بعدی این دیگر کفاره بر آن صدق می کند و لذا وظیفه زن حامل و مرضعه این در حقیقت کفاره نیست، فدیة است پس یک روزه ماه رمضان است، یک روزه خارج ماه رمضان است و یکی هم فدیة، بدل بدهد، پول بدهد، غذا بدهد، فدیة طعام مسکین یا مساکین، مطیق نه کسی که بدن؛ پیرمرد بدنش اختلال ندارد، باید تحمل بکند، زن حامل مریض نیست، زن حامل بدنش تحمل ندارد، اگر آیه را این جور معنا بکنند به نظر من خیلی روشن است، به قول امام در آن روایت فرمودند ما ابین، از امام صادق است، امام فرمودند این چقدر آیه روشنی است، چرا اهل سنت بد معنا می کنند؟ و من کان منکم مریضا او علی سفر فافطر فعدة، خب چرا فافطر را اضافه کردید، ظاهر آیه را اخذ می کنید یکی ماه رمضان روزه بگیرد یکی خارج ماه رمضان روزه بگیرد و یکی هم اصلا روزه ندارد و به صورت فدیة در می آید

علی ای حال پس ما در قرآن افضی داریم، ما در قرآن یطیق داریم، اهوی هم داریم، متعدی هم داریم، آن وقت اهوی للسجود ظاهرا این طور باید باشد که ازال الهوا بینة و بین الارض، ما در روایات سجود امروز یک روایت پیدا کردم چون می گویم تقریبا همه روایات سجود را خواندم، دو مرتبه از اول تا آخر، یکیش توش هوی داشت، به نظرم آن یکی هم بوده چون تند تند می خوانم، همان یک دانه هوی داشت اما اهوی ندیدم، اهوی همین یکی که این جاست.

پرسش: ازاله هواست؟

آیت الله مددی: هوا

پرسش: مگر هوا در عبی هوایی که ما می گوییم بوده؟

آیت الله مددی: همین است دیگر، اصلا در لسان العرب اول هوا را یک جور معنا می کنند، الهوی همین جور که بین ما هست این را هوی می گویند،

پرسش: هُوی چیست؟

آیت الله مددی: هُوی را گفتند رفتن به باللاست، هُوی رفتن به پایین، این طور گفتند، بعضی ها هم گفتند به عکس است، هُوی به پایین است و هُوی به باللاست، فکر نمی کنم، بعضی ها گفتند ثابت نیست این فرق بین هُوی یا هُوی ثابت نیست.

علی ای حال خوب روشن شد پس با این مقدماتی که ما الان عرض کردیم به ذهن ما می آید که در همان صدر اول هم از حدیث تعارض نفهمیده باشیم،

پرسش: وجه الجمعش این جوری می شود

آیت الله مددی: ما وجه جمع نکردیم، حدیث را معنا کردیم، جمع نمی خواهیم.

پرسش: جمعش به این می شود که حالا که در مجلس شده

آیت الله مددی: با این اهوی یکی است،

پرسش: آهان احسنت، همین که سرش به سجده رسید دیگر از رکوع خارج شده است، اگر این شد دیگر مشکل هم ندارد، هیچ مشکلی که بگوییم قدام چکار کردند، مرحوم بزنطی چکار کرده، احمد اشعری چکار کرده، مشکلات قصه حل می شود و روایت مخالفت ندارد پس این مطلبی که در عروه فرموده و عده ای از اعلام هم با ایشان موافقت کردند که مقدمات هم کافی است، نه انصافا کافی نیست.

پرسش: شما دلیل اعراض کلینی را می دانید؟

آیت الله مددی: نه نمی دانم، کلینی حدیث را نیاورده، البته کلینی ظواهرش این است که خیلی چیز ندارد یعنی استقصا ندارد.

علی ای حال تا این جا این مباحثی را که داشتیم یک بحث کلی امروز مطرح کردیم که انصافا اگر روی این کار بشود خیلی خوب است، از سال های ۲۰۰ تا ۳۰۰ که این مرحله جمع احادیث است یعنی بزنطی آمده احادیث را جمع کرده، در این مرحله هم با تعارض مشکل تعارض در بینشان بوده، چکار کردند این خیلی برای ما واضح نیست، یک مرحل مرحله زمان امام صادق است، از امام صادق

زیاد سوال کردند که روایات شما متعارض است چکار بکنیم؟ یک مرحله آن جاست که آن سوال شده است، یک مرحله در این زمان است که این ها سوال نشده، البته در این مرحله در کتب اصحاب ما طائفه ای از روایات ما آمده مثلا از حضرت رضا پرسیدند از جد شما این طور نقل شده این طور، در این توقیعات حمیری عده ای از این موارد آمده، در این توقیعات حمیری که از امام می پرسد در این جا چکار بکنیم؟ دو تا روایت است، امام می فرماید مثلا به هر کدام عمل بکنید، یک باب مستحبی است، اشکال ندارد اما اصحاب ما مثل بزنطی چکار کرده و چه معیار هایی داشتند این برای ما روشن نیست.

این را خوب دقت بکنید قرن چهارم ۳۰۰، تقریبا یکمی شکل و شمائل دارد، یعنی ما تحقیقا نمی گوییم و قرن پنجم هم که شیخ آمده باز هم ما مشکل داریم، احتمال هم دارد که این مشکل از قرن سوم بوده چون مشکل این است که یواش یواش مباحث اصولی که به خودش شکل و شمایل گرفت که عرض کردیم از بعد از سال های ۳۰۰، شکل و شمائل گرفت، بیشترش چیست؟ گفتند در دلیل این که خبرو احد حجت نیست، اگر حجت نباشد که بحث تعارض مطرح نیست، سید مرتضی اصلا وارد تعارض نمی شود چون می گوید خبر حجت نیست، من به بحث تعارض کار ندارم، چون حجت نیست آن به دنبال تعارض معنا نمی رود، این مشکل را هم ما داریم یعنی این مشکل اساسی را داریم

و اما نسبت به این خبر واحدی که الان داریم یا همین راهی را که عرض کردیم با این شواهدی که اقامه کردیم که هم هوا داریم و هم اهوی داریم و در این جا اهوی است، در قرآن هم اهوی به معنای اسقاط است، و المعتکفة اهوی، یعنی این شهر های قوم لو را پایین آورد، سرنگون کرد، اهوی در آن جا به معنای این است نه این که مشککل پیدا کرد یا کشف کرد که خراب بشود، خرابش کرد نه این که کشف کرد، پس اگر این مطلبی را که من دارم چون در کتاب اللغة هم نیامده آقایان هم احتمال ندادند، به ذهن من می آید که این جا فرق بین هوی و اهوی را به این بگذاریم، هوی آن مرحله رفتن به سجده است، اهوی آن مرحله ای که رفت و رسید، مثل همان حدیثی هم که عرض کردم اهویت الی جیبها فشقته، این اهوت نه این که دستش را به طرف گریبان برد، به گریبان رسید، و إلا چطور پاره کرد؟ این اهوط یعنی رسید.

پرسش: ادرك هم پس درست می شود

آیت الله مددی: بله درست می شود، هیچ مشکل ندارد، روایت هم درست می شود حسب القاعدة

پرسش: اگر کسی بپرسد تلاش برای وجه جمع نه برای

آیت الله مددی: من جمع نکردم، حدیث را معنا کردم، می خواستیم بگوییم اصلا تعارضی ندارد که جمع بکنیم

پرسش: زمینه بحث کشاند

آیت الله مددی: طبعا کشیده شد چون لغت معنا شد، این اهوت الی جیبها نه این که دستش را به طرف گریبان برد و گرنه فشسته معنا

ندارد، نمی شود که در هوا پاره بکند، اهوت یعنی دست به گریبان رسید یعنی ازاله الهوا بین یدها و بین جیبها، ازاله الهوی و لذا

گفت فشسته، پاره کرد، اهوت در حقیقت ناظر به این است که دست را به این جهت برد

پرسش: قاصدا

آیت الله مددی: آهان قاصدا نه این که دستش روی گریبان بود پاره کرد، اهوت الی یعنی متعمدا دست را برد به طرف یعنی رسید،

ازالته الهوا بین یدها و بین جیبها فشسته

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين